
نابود کردن ملتها به نام دموکراسی
نویسنده: دکتر مسیح رضوانی

روسیه – دیک چنی – جنگ برای نفت

حمله به سرزمین های نفتی –

Go Where the Oil Is

چنی در سال ۱۹۹۸ هنگامی که هنوز مدیرعامل هالیبرتون، بزرگترین شرکت خدمات نفتی جهان بود، در نشستی با نفتی های تگزاس گفت: "باید به جایی بروید که نفت است. من زیاد به آن [نوسانات سیاسی] فکر نمی کنم."

دولت بوش-چنی که از اوایل سال ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۹ در واشنگتن قدرت را در دست داشت، یک مأموریت راهبردی روشن داشت: مهندسی کنترل قاره وسیع و غنی از مواد معدنی اوراسیا از طریق جدا کردن روسیه از چین و نظامی کردن منطقه از خاورمیانه تا گرجستان و به افغانستان و کنترل خطوط لوله نفت و انرژی در سراسر خشکی اوراسیا.

پنتاگون آن را سلطه طیف کامل نامید - کنترل تمام فضای زمینی، دریایی و هوایی و همچنین هوا فضا و حتی فضای سایبری.

برای انجام چنین طرح بزرگی، آنها از تمام تاکتیک‌های موجود - از تهاجم نظامی آشکار گرفته تا انقلاب‌های رنگی - ضعیف و قوی- برای ایجاد تغییرات رژیم و تبدیل رژیم به رژیم های دوست‌دار واشنگتن، حتی در مکان‌هایی مانند گرجستان و اوکراین استفاده کردند.

خطر عراق و چین

ماه‌ها قبل از وقایع ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ - که به راحتی بهانه جنگ علیه عراق -صدام حسین - را فراهم کرد - معاون رئیس‌جمهور دیک چنی فکر زیادی برای رفتن به جایی که نفت بود می کرد. دستور کار اصلی دولت بوش اجرای طرح PNAC برای تغییر رژیم عراق از طریق جنگ بود. "دیک چنی مدافع اصلی آن در کابینه بوش بود".

"به نحوی که در ۲۳ ژانویه ۲۰۰۱، تنها سه روز پس از تحلیف جورج دبلیو بوش، به وزیر امور خارجه تازه منصوب شده کالین پاول Colin Powell توصیه شد که سیاست ایالات متحده سرنگونی صدام حسین است".

داستان از این قرار است که وضعیت برای عقاب های واشنگتن و برای شرکت های نفتی بزرگ ایالات متحده و انگلیسروز به روز بحرانی تر می شد، تحریم های اقتصادی سازمان ملل در ابتدا در سال ۱۹۹۰ برای وادار کردن نیروهای صدام حسین به ترک کویت وضع شده بود، زمانی که واشنگتن حمله عراق را دستکاری کرده بود تا کویت را مجبور کند به موافقت تثبیت پایگاه های دائمی آمریکا که راحت تر بتواند قیمت نفت را بالا ببرد.

اکنون، بیش از یک دهه پس از پایان جنگ اول عراق، همانطور که خود چنی اعتراف کرد، این تحریم ها به طور جدی هم توسط صدام حسین و هم توسط کشورهای تشنه نفت که مشتاق تامین بخشی از ثروت عظیم نفتی توسعه نیافته عراق بودند، در حال تضعیف شدن بود.

واشنگتن با فشار فزاینده بین المللی از طریق سازمان ملل و سراسر جهان برای لغو تحریم های عراق مواجه بود. "پایان دادن به تحریم‌هایی که نفت عراق را از سال ۱۹۹۱ کنترل می‌کرد"، دلیل اصلی زمان‌بندی برای جنگ بود، "همان‌طور که خود چنی پس از تهاجم آمریکا به آن اشاره کرد، یک عمل انجام‌شده بود".

در آستانه حمله، چنی همچنین تایید کرد که عراق پس از عربستان سعودی دومین ذخایر بزرگ نفت جهان را در اختیار دارد حتی برخی از کارشناسان نفت بر این باورند که حتی می تواند بزرگتر از عربستان سعودی باشد. علاوه بر این، استخراج نفت عراق فوق‌العاده ارزان بود و هزینه آن کمتر از یک دلار در هر بشکه بود.

در پایان دهه ۱۹۹۰، بیشتر نفت استثمار نشده عراق توسط صدام حسینی که پول نقد نداشت، با شرکت های نفتی خارجی انتخاب شده؛ منعقد شده بود. چشم انداز عمده به سه شرکت نفتی خارجی رسید - لوک اویل روسیه، توتال فرانسه و شرکت ملی نفت چین.

این سه شرکت همگی قراردادهای اکتشافی بزرگی با دولت صدام حسین امضا کرده بودند، از جمله مشارکت در تولید در برخی از بزرگترین و پرسودترین میادین عراق ، لوک اویل برای قرنه غربی به توافق رسید، توتال مجنون را دریافت کرد و شرکت نفت ملی چین به رومیلا شمالی، نزدیک مرز کویت، اعطا شده بود.

جای تعجب نیست که فرانسه، روسیه و چین، به عنوان اعضای دائم شورای امنیت سازمان ملل متحد، و با حمایت تعداد فزاینده ای از کشورهای دیگر، برای کاهش تحریم های تحت رهبری ایالات متحده فشار آوردند.

از آنجایی که عراق برای اولین بار شرکت نفت خود را در سال ۱۹۷۲ ملی کرده بود، شرکت های نفتی خصوصی بریتانیا و آمریکا طی قانون عراق از انجام هر گونه معامله در عراق منع شده بودند – "دلیل اصلی که چنی و شرکت به وضوح خواستار خروج صدام حسین بودند".

لذا عراق بدون تحریم که بتواند به تنهایی تجارت نفتی بزرگی را با چین، روسیه و فرانسه انجام دهد، به وضوح بخشی از طرح واشنگتن برای هژمونی ابرقدرت جهانی نبود.

همه چیز درباره نفت بود...

در اکتبر ۲۰۰۲ - حدود پنج ماه قبل از اینکه دولت بوش تهاجم تقریباً یکجانبه خود به عراق را آغاز کند - نیویورک تایمز فاش کرد که هالیبرتون یک سند ۵۰۰ صفحه ای محرمانه در مورد چگونگی اداره صنعت نفت عراق پس از تهاجم و اشغال عراق تهیه کرده است.

نویسنده تایمز گفت: این طرحی بود که [هالیبرتون] چندین ماه قبل از حمله به عراق و قبل از اینکه قراردادی بدون پیشنهاد برای اجرای این طرح دریافت کند، نوشته شده بود.

واشنگتن به خوبی می دانست که هر لحظه امکان دارد که تحریم های اقتصادی سختگیرانه ایالات متحده علیه عراق توسط سازمان ملل، فرانسه، روسیه و بالاتر از همه، چین برای دستیابی به استان های نفتی عظیمی در این کشور برداشته شود لذا در اصل ایالات متحده و بریتانیا تا زمانی که تحریم‌ها اعمال می‌شدند،می توانستند این قراردادها را غیرقابل اجرا نگه دارند، اما با افزایش فشار برای لغو تحریم‌ها به دلایل بشردوستانه و دیگر دلایل، واشنگتن به وضوح تصمیم گرفت که خطر از دست دادن نفت عراق به چین و روسیه و فرانسه بسیار زیاد است در نتیجه از نظر استراتژیک بسیار عالی جنگ تنها گزینه ای بود که دیدند.

سیاست «تغییر رژیم» عراق، که پس از فروپاشی برج‌های تجاری جهانی فعال شد، هیچ ارتباطی با اسامه بن لادن یا رویدادهای ۱۱ سپتامبر نداشت، اگرچه رامسفلدRumsfeld ، وزیر دفاع و از اعضای تیم امنیت ملی بوش استدلال کردند که یک دروغ نادرست است و کمپین تبلیغاتی مرتبط ساختن صدام حسین به اسامه بن لادن باید برای توجیه مردم آمریکا حمله اجباری به عراق جاری شد.

" پاول ولفوویتزPaul Wolfowitz معاون وزیر دفاع تنها چند هفته پس از فروپاشی عراق در سال ۲۰۰۳ اعتراف کرد که حمله به عراق به خاطر تروریسم نبود بلکه در مورد نفت بود."

یعنی جنگ عراق در سال ۲۰۰۳ با هدف ایجاد یک زنجیره دائمی از پایگاه‌های نظامی ایالات متحده در عراق بود که از آنجا بتوانند کل خلیج فارس نفت‌خیز را کنترل کنند، همانطور که چنی شاعرانه می‌گوید «جایی که نفت است».

" در June ۲۰۰۳، ولفوویتز در کنفرانسی در سنگاپور گفت: "مهمترین تفاوت بین کره شمالی و عراق این است که از نظر اقتصادی، ما در عراق چاره ای جز حمله نداشتیم زیرا این کشور روی دریایی از نفت شنا می کند."

تا سال ۲۰۰۹، شش سال پس از تهاجم اولیه ایالات متحده - که اکنون هم اشغال شده است - تولید نفت عراق هنوز به سطح تولید قبل از حمله نرسیده بود. واشنگتن و شرکت های بزرگ نفتی ایالات متحده و بریتانیا علاقه ای به سیل نفت عراق نداشتند.

قیمت نفت که به تازگی پس از حمله آمریکا شروع به افزایش کرده بود ، اکسون و چورون از جمله قوی ترین صداهایی بودند که دولت بوش را برای اشغال نظامی عراق و میادین نفتی آن تحت فشار قرار می دادند چون آنها می خواستند جریان نفت عراق را برای مدت قابل توجهی قطع کنند و همچنین کنترل کنند.

این اجرای اظهارات چنی در لندن در سال ۱۹۹۹ در مورد نیاز به در واقع درآوردن کنترل به دست خصوصی -یا در اصل غول های نفتی انگلیسی-آمریکایی- و خارج از کنترل دولت های خاورمیانه بود.

دلیل جنگ چیست ؟ جنگ علیه ترور یا کنترل نفت؟

تهاجم سال ۲۰۰۱ به افغانستان و ۲۰۰۳ حمله به عراق، محورهای استراتژی جدید و بلندمدت ایالات متحده برای نظامی کردن کل فضای زمینی اوراسیا بود.

در سال ۱۹۹۷، برژینسکیBrzezinski ، مشاور امنیت ملی سابق ایالات متحده و مدیر اجرایی سابق کمیسیون سه جانبه دیوید راکفلر، استراتژی جدید جهانی ایالات متحده را فاش کرد:

پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، هدف ایالات متحده جلوگیری از ظهور، (به هر قیمتی) رقیب اقتصادی اوراسیا برای هژمونی آمریکا است.

برژینسکی با تدوین این استراتژی در زمانی که روسیه برای بقای خود در تقلا بود و بسیار قبل از ظهور چین به عنوان یک غول اقتصادی، خیلی جسورانه بیانیه ای را بیان کرد:

اوراسیا خانه اکثر کشورهای جهان مدعی و پویا- از نظر سیاسی- است. همه مدعیان تاریخی قدرت جهانی از اوراسیا سرچشمه می گیرند. پرجمعیت ترین دنیاسازان جهان برای هژمونی منطقه ای، چین و هند و ایران، در اوراسیا هستند، همانطور که همه اینها رقبای سیاسی یا اقتصادی بالقوه برتری آمریکا هستند. پس از ایالات متحده، شش اقتصاد بزرگ و خرج کننده نظامی بعدی، و همه به جز یکی از قدرت های آشکار هسته ای جهان، و همه به جز یکی از قدرت های پنهان در آنجا هستند. اوراسیا ۷۵ درصد از جمعیت جهان، ۶۰ درصد تولید ناخالص داخلی و ۷۵ درصد از منابع انرژی آن را تشکیل می دهد. در مجموع، قدرت بالقوه اوراسیا حتی قدرت آمریکا را نیز تحت الشعاع قرار می دهد.

اوراسیا ابر قاره محوری جهان است. قدرتی که بر اوراسیا تسلط داشته باشد، نفوذ تعیین کننده ای بر دو منطقه از سه منطقه اقتصادی مولد جهان، اروپای غربی و آسیای شرقی خواهد داشت. نگاهی به نقشه همچنین نشان می دهد که کشوری که در اوراسیا مسلط است تقریباً به طور خودکار خاورمیانه و آفریقا را کنترل می کند. با توجه به اینکه اوراسیا اکنون به عنوان صفحه شطرنج ژئوپلیتیک تعیین کننده ایفای نقش می کند، دیگر کافی نیست که یک سیاست برای اروپا و دیگری برای آسیا ایجاد کنیم. آنچه با توزیع قدرت در خشکی اوراسیا اتفاق می افتد برای برتری جهانی آمریکا اهمیت تعیین کننده ای خواهد داشت...

برژینسکی فاش می کرد که سیاست خارجی ایالات متحده در واقع مبتنی بر بدیهیات بنیانگذار ژئوپلیتیک بریتانیا، هالفورد مکیندرHalford Mackinder است، که مدت ها پیش اهمیت ژئوپلیتیک مرکزی اوراسیا را برای سازندگان امپراتوری پی برده بود. برژینسکی حتی در نسخه کتابی مقاله خود از مکیندر با نام ، نام برده است.

همانطور که برژینسکی به صراحت اعلام کرد، سیاست خارجی ایالات متحده - در دفاع از "اولویت جهانی آمریکا" – نباید جایی برای بلوک های قدرت رقیب باقی بگذارد، به ویژه در اوراسیا، جایی که یک مشارکت استراتژیک بین چین و روسیه می تواند ضربه بزرگی به دستور کار ژئوپلیتیک کامل واشنگتن وارد کند.. او تاکید کرد: "در مهمترین زمین بازی جهان -اوراسیا- است که ممکن است در مقطعی یک رقیب بالقوه برای آمریکا به وجود بیاید".

جنگ ها به خاطر انرژی

جنگ‌های افغانستان در سال‌های ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۲ و عراق پس از سال ۲۰۰۳ - جنگ‌هایی که در نهایت بیش از ۱۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰ دلار (یک تریلیون دلار) برای مالیات‌دهندگان آمریکایی

تا سال ۲۰۱۰ هزینه داشت - تنها اولین شات‌های آغازین جنگ های نفت و انرژی ژئوپلیتیک بود. جنگ‌های خط لوله - جنگ‌های اعلام‌نشده، "اما جنگ‌ها به تمام معنی" جنگ‌های پنهان و آشکار، سرزمین‌هایی را از دریای خزر در آسیای مرکزی تا دریای چین جنوبی، از اقیانوس هند تا خلیج فارس و تا اعماق آفریقا امتداد داشتند را دربر گرفت .

جنگ های انرژی با بمب افکن ها، با تاکتیک های تروریستی و با هواپیماهای بدون سرنشین مدرن کنترل از راه دور ویرانگر انجام شد. آنها همچنین اغلب با روش‌های پیچیده جدید بی‌ثبات‌سازی سیاسی رژیم‌های غیرهمکار و غیر دوست از طریق آنچه که انقلاب‌های رنگی نامیده می‌شوند، مبارزه می‌کردند.

هدف ساده بود: پنتاگون کنترل تمام ذخایر نفتی مهم جهانی را به منظور کنترل غول اقتصادی نوظهور اوراسیا، به ویژه چین و روسیه و در آیندهایران ، کنترل کند، در این راستا هدف با هر وسیله ای که لازم باشد محقق خواهد شد.

تا سال ۲۰۰۳، فوری ترین اولویت استراتژیک برای واشنگتن - اکنون که عراق توسط نیروهای آمریکایی و (عمدتا) بریتانیا اشغال شده بود - کنترل نفت و گاز روسیه و خطوط لوله انرژی روسیه بود.

یک خط لوله بزرگ نفتی که بتواند ذخایر عظیم نفت منطقه باکو آذربایجان را مستقل از خطوط لوله روسیه به بازارهای غربی برساند، اولویت واشنگتن بود. برای تحقق آن، کودتا در جمهوری کوچک گرجستان و همچنین کودتای مشابه در اوکراین ضروری تلقی شد چون اگر رژیم‌های طرفدار آمریکا در هر دو کشور مستقر شوند، نه تنها امنیت نظامی خود روسیه به طور مهلکی تهدید می‌شود، بلکه توانایی روسیه برای کنترل صادرات گاز طبیعی و نفت خود به اروپای غربی نیز به‌شدت با مشکل مواجه می‌شود.

خط لوله برژینسکی

برژینسکی، به عنوان نماینده نیمه رسمی ژئوپلیتیک مورد حمایت پنتاگون -حتی اگر او دیگر یک مقام دولتی نبود- ادر واقع به یک لابیست نفت بود.

در سال ۲۰۰۵ برژینسکی برای جشن افتتاح خط لوله جایگزین بسیار پرهزینه - و با انگیزه سیاسی - که نفت دریای خزر را از دریای باکو در آذربایجان، سابقاً بخشی از اتحاد جماهیر شوروی، به اروپای غربی پمپ می کرد، حضور یافت. آذربایجان، همانطور که قبلا ذکر شد، پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی یکی از اولویت های واشنگتن بود چون به لحاظ

استراتژیک در منطقه قفقاز جنوبی در تقاطع اروپای شرقی و آسیای غربی، در قلب اوراسیا قرار داشت.

آذربایجان از شمال با روسیه، از شمال غربی با گرجستان، از غرب با ارمنستان و از جنوب با ایران همسایه است. همانطور که دیک چنی از روزهایی که مدیرعامل هالیبرتون بود می دانست، این کشور همچنین در ذخایر عظیم نفت قرار دارد.

در سال ۱۹۹۸، وزارت امور خارجه ایالات متحده رسماً تخمین زد که منطقه خزر دارای ذخایر نفت و گاز ۱۷۸ میلیارد بشکه یا بیشتر است که به طور بالقوه آن را به یکی از بزرگترین مناطق نفتی دست نخورده تبدیل می کند. چنین اعدادی به طور قابل توجهی بیشتر از تخمین های قبلی در دوران شوروی بود، زیرا داده های جدید با استفاده از فناوری پیشرفته لرزه نگاری سه بعدی جمع آوری شده بود.

در مقام مقایسه، ایالات متحده ذخایری حدود ۲۱ میلیارد بشکه داشت، در حالی که میادین نفتی دریای شمال ۱۶ میلیارد بشکه تخمین زده شده بود.

بزرگترین ذخایر نفت جهان در عربستان سعودی بود که در آن زمان به طور رسمی ۲۶۱ میلیارد بشکه تخمین زده می شد. به طور خلاصه، نفت دریای خزر، مانند نفت عراق، «جایزه» دیگری بود که به قول چنی ارزش گرفتن را داشت.

بلافاصله پس از اولین سرخوشی عمومی در مورد ثروت نفت دریای خزر، وزارت خارجه ایالات متحده شروع به کم اهمیت جلوه دادن اهمیت نفت خزر کرد. در ماه مه ۱۹۹۸، رادیو اروپای آزاد/رادیو آزادی دولت ایالات متحده کمپینی را برای بی اعتبار کردن صحبت ها در مورد دریای خزر به عنوان عربستان سعودی جدید آغاز کرد تا از سرمایه گذاری در منطقه جلوگیری کند.واشنگتن فکر می کرد که هر چه مردم کمتر به اهمیت نفت در منطقه پی ببرند بهتر است.

در همین حال، شرکت‌های بزرگ نفتی بریتانیا و آمریکا به آرامی و به سرعت برای به دست گرفتن کنترل منابع نفت و گاز خزر حرکت کردند. در امتداد ساحل شمال شرقی دریای خزر در قزاقستان، شرکت قدیمی کاندی رایس، چورون، سهم عمده میدان عظیم تنغیز را به خود اختصاص داد، در حالی که BP-Amoco، غول نفتی بریتانیایی-آمریکایی، بر توسعه بخش آذربایجان از دریای خزر در اطراف باکو مسلط بود.

تا سال ۲۰۰۱، دریای خزر، بزرگترین توده آبی محصور روی زمین، به سرعت در حال تبدیل شدن به یک دریاچه انگلیسی-آمریکایی از نظر کنترل نفت بود. فقط ایران از دست آنها خارج شد و آنها در حال کار روی تغییر رژیم آن -به طرز کاملا" وحشتناک مخرب و ویرانگر- هستند.

مشکل در کنترل نفت خزر، ایجاد یک خط لوله امن از میادین نفتی خزر بود که روسیه را دور می زد و رقیب سابق آنها در جنگ سرد را به عنوان یک قدرت اوراسیا در حال ظهور مجدد تضعیف می کرد.

در اینجا برژینسکی وارد عمل شد تا برای سرمایه گذاری واشنگتن در یک خط لوله بزرگ ایالات متحده که از باکو از طریق زمینی از جمهوری گرجستان جدید و از تفلیس در گرجستان به ترکیه عضو ناتو و بندر جیهان در دریای مدیترانه آن می گذرد، وارد عمل شود. این پروژه به عنوان "خط لوله BTC" شناخته شد.

انقلاب رز واشنگتن

برژینسکی که اکنون به‌عنوان لابی‌گر اصلی بریتیش پترولیوم فعالیت می‌کند، از ارتباطات چشمگیر خود با واشنگتن برای پیشبرد خط لوله نفت باکو-تفلیس-جیهان استفاده کرد، اگرچه هزینه‌ها بسیار بیشتر از آن چیزی بود که اگر خط لوله در مسیرهای فعلی روسیه از جمله از طریق چچن، کشیده می‌شد.

برژینسکی از اواخر دهه ۱۹۹۰، در دوران کلینتون، مشاور بریتیش پترولیوم بود، زمانی که برای اولین بار از واشنگتن خواست از پروژه خط لوله باکو بریتیش پترولیوم حمایت کند، حتی به عنوان نماینده غیررسمی کلینتون در آذربایجان برای پیشبرد توافق عمل کرد.

او عضو هیئت مدیره اتاق بازرگانی ایالات متحده و آذربایجان (USACC) بود که رئیس آن همچنین رئیس اکسون موبیل اکتشاف بود.

دیگر اعضای هیئت مدیره USACC عبارتند از هنری کیسینجر و جیمز بیکر سوم که در سال ۲۰۰۳ به تفلیس رفت تا به رئیس جمهور ادوارد شواردنادزه بگوید که واشنگتن از او می خواهد به نفع میخائیل ساکاشویلیMikheil Saakashvili که توسط ایالات متحده آموزش دیده کناره گیری کند. برنت اسکوکرافت Brent Scowcroft ، مشاور سابق امنیت ملی جورج بوش، همچنین در هیئت مدیره USACC بود.

دیک چنی قبل از اینکه معاون رئیس جمهور شود نیز عضو هیئت مدیره بود. تصور یک تیم قدرتمندتر ویرانگر و وحشی واشنگتن از تثبیت کنندگان ژئوپلیتیک دشوار است و بصورت جدی کنترل نفت دریای خزر به وضوح در دستور کار واشنگتن قرار داشت.

در نوامبر ۲۰۰۳، برنامه ژئوپلیتیک نفت برژینسکی به جلو رفت، زیرا وزارت امور خارجه ایالات متحده و گروهی از سازمان های غیردولتی تحت تأثیر آن - از جمله بنیاد ملی برای دموکراسی، خانه آزادی و چندین نفر دیگر - کودتای بدون خونریزی را در گرجستان ترتیب دادند.

در ژانویه ۲۰۰٤، انقلاب رز نامزد واشنگتن برای ریاست جمهوری گرجستان، میخائیل ساکاشویلی را به قدرت رساند. او در حین تحصیل در دانشکده حقوق کلمبیا به وضوح برای این کار آماده شده بود. اولین فراخوان ساکاشویلی به عنوان رئیس جمهور این بود که گرجستان به ناتو بپیوندد، خواسته ای که در مسکو به نتیجه نرسید.

در حالی که ساکاشویلی طرفدار ناتو قویاً به عنوان مرد آنها در تفلیس مستقر شد - که به تعبیر معروف انقلاب دموکراتیک نامیده می شود - بریتیش پترولیوم و کنسرسیوم نفتی انگلیسی-آمریکایی به سرعت برای تکمیل یک خط لوله ۱۸۰۰ کیلومتری از باکو از طریق تفلیس به جیهان در دریای مدیترانه ترکیه حرکت کردند. هزینه حدود ۳/٦ میلیارد دلار، خط لوله BTC را به یکی از گران ترین پروژه های نفتی تاریخ تبدیل می کند. رئیس جنجالی بریتیش پترولیوم، لرد براون، مشاور نزدیک تونی بلر بریتانیایی، نقش کلیدی در جذب آذربایجان به شرکت نفت بریتانیا داشت.

با احداث خط لوله باکو-تفلیس-جیهان برای نفت باکو/خزر شرکت BP، بخش عمده ای در تضعیف استقلال نفت و انرژی روسیه ظاهر شد.

از تفلیس تا کیف: انقلاب نارنجی اوکراین

ظرف چند هفته، واشنگتن با تامین مالی آنچه CNN و دیگر رسانه های غربی یک انقلاب "دموکراتیک" دیگر آن را "انقلاب نارنجی" نامیدند و حتی به درهای مسکو نزدیک شد، صحبت می کردند.

در November ۲۰۰٤، هشت ماه پس از کودتای گرجستان، ویکتور یوشچنکو - که همسرش شهروند آمریکایی بود و در دولت ریگان خدمت کرده بود - رئیس جمهور جنجالی جدید اوکراین شد. "گزارش شده است که وزارت امور خارجه ایالات متحده بیش از ۲۰ میلیون دلار هزینه کرده است".

اوکراین، حتی بیشتر از گرجستان، برای امنیت ملی روسیه از اهمیت استراتژیک بالایی برخوردار است. همچنین روسیه و اوکراین قرن‌ها تاریخ، فرهنگ و زبان در هم تنیده داشتند و کیوان روس زادگاه روسیه مدرن محسوب می‌شود.

کنترل سیاسی اوکراین به طور بالقوه می تواند به واشنگتن کنترل بیشتر خطوط لوله گاز طبیعی روسیه در دوران شوروی را بدهد. خطوط لوله اوکراین گاز طبیعی روسیه را از سیبری به آلمان و سایر بخش‌های اروپای غربی می‌برد - در ازای آن دلارها یا یوروهای مورد نیاز دولت ولادیمیر پوتین تامین میشود-.

علاوه بر این، به دلیل ماهیت ادغام اقتصادی شوروی در طول جنگ سرد، اقتصادهای دولتی اوکراین و روسیه عملاً به عنوان یک واحد بزرگ سازماندهی شدند. قطع آن در مرز اوکراین ضربه ای ویرانگر به روسیه وارد کرد در صورتیکه که روسیه نمی تواند چنین ضرری را تحمل کند.

با وجود لهستان در ناتو، عضویت اوکراین و گرجستان در ناتو تقریباً به طور کامل روسیه را با همسایگان بالقوه متخاصم محاصره می کند و تهدیدی برای بقای خود روسیه ایجاد می کند.

پوتین این را می دانست، اما گزینه های او محدود بود. واشنگتن می‌دانست که مخاطرات چیست، و برای پیشبرد این دستور کار دست به هر کاری - غیر از جنگ آشکار علیه یک حریف هسته‌ای- می‌زند .

از سال ۲۰۰٤، قلب اوراسیا در معرض خطر بلعیده شدن توسط ناتو در یک جنگ سرد جدید، اگر اعلام نشده بود، قرار داشت - این جنگ بر سر خطوط لوله انرژی به جای ICBM ها انجام می شد.

شرکت‌های نفتی آمریکا و انگلیس کنترل بیشتر نفت وسیع دریای خزر از قزاقستان تا آذربایجان را به دست آورده اند.

غول نفتی بریتانیایی بریتیش پترولیوم یک سرمایه گذاری مشترک استراتژیک با یک شرکت خصوصی بزرگ نفتی روسیه، لوک اویل، دومین شرکت بزرگ روسیه، ایجاد کرد و در سال ۲۰۰۳، TNK-BP را تاسیس کردند ، یک سرمایه گذاری مشترک با شرکای روسی و ایجاد یکی از ده شرکت بزرگ نفتی خصوصی در جهان ف همچنین اکسون موبیل و رویال داچ شل حقوق عمده ای را برای توسعه ذخایر عظیم نفت و گاز در خاور دور روسیه در جزیره ساخالین، جایی که در سال ۲۰۰۳ حفاری را آغاز کردند، تضمین کرده بودند.

استراتژی بوش و چنی برای کنترل «تمام نفت در همه جا» به خوبی قابل اجرا به نظر می رسید، زیرا روسیه، بعنوان از بزرگترین تولیدکننده بزرگ نفت جهان و تا حد زیادی بزرگترین تولیدکننده و صادرکننده گاز طبیعی، به نظر می رسید که توسط شبکه ای از رژیم های متخاصم محاصره شده است.

در حالی که مسکو تلاش کرد با ابتکارات انرژی خود با استراتژی انرژی واشنگتن مقابله کند، در بیشتر جنبه های استراتژیک، تا سال ۲۰۰٤ به طور قابل توجهی تحت "محدودیت" قرار می گرفت.

در همین حال، آنچه واشنگتن را به طور فزاینده ای در آن مقطع به خود مشغول کرد، دیگر قدرت بزرگ اوراسیا بود که به سرعت در حال رشد بود - جمهوری خلق چین - که به سرعت به عنوان غول اقتصادی جهان ظاهر شد. با تسلط ایالات در اوراسیا نفت- به شیوه ای کاملاً متفاوت از روسیه- در آنجا نیز به عنوان سلاح کنترلی مورد استفاده قرار می گیرد.

دکترین نظامی رادیکال ایالات متحده- سلطه طیف کامل-

در این قسمت تصمیم دارم دکترین نظامی جدید رادیکال ایالات متحده - که توسط پنتاگون رسما "سلطه طیف کامل" نامیده می شود - را توصیف کنم. این بدان معناست که سیاست نظامی اعلام شده ایالات متحده تسلط کامل بر طیف - زمین، دریا، هوا، فضا، هوا فضا و فضای سایبری است.

اینجا داستان ظهور جنگ‌افزارهای واشنگتن، که معمولاً نومحافظه‌کاران نامیده می‌شوند، را نشان دهم و از دستور کار واقعی پنتاگون که امروز ایالات متحده را وارد جنگ‌هایی در همه جا از اوکراین تا لیبی، از دریای چین جنوبی تا سوریه می‌کند، صحبت کنم . اینجا به جزئیات استراتژی سیستماتیک واشنگتن از زمان فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و پایان جنگ سرد در اواخر سال‌های ۱۹۸۹-۱۹۹۰ برای رساندن ناتو به آستانه مرزهای روسیه به گونه‌ای که موجودیت آینده فدراسیون روسیه را تهدید می‌کند، می‌پردازیم.

که در نتیجه روسیه مجبور شده است که استراتژی نظامی خود پس از جنگ سرد را در دفاع از خود به طور کامل اصلاح کند. اگر می‌خواهید درک واضح‌تری از آنچه واقعاً در این درگیری‌های جهانی می‌گذرد داشته باشید، اکیداً به شما پیشنهاد می‌کنم که تا اخر این مقاله ، باشید.

سلطه طیف کامل از طریق راه اندازی رعب و وحشت

از زمان کودتای آشکار به رهبری سیا در اوکراین در اوایل سال ۲۰۱٤، شیطان سازی روسیه توسط محافل اطلاعاتی در ناتو شدت بی سابقه ای پیدا کرده است. در این راستا، بررسی پیشینه عملیات واشنگتن پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در اوایل دهه ۱۹۹۰ برای کنترل منابع عظیم نفت و گاز اتحاد جماهیر شوروی سابق،بسیار مفید است، نه به این دلیل که کشورهای ناتو به نفت نیاز داشتند و خواهند داشت ، بلکه برای انکار کنترل نفت توسط روسیه در حال ظهور و جلوگیری از ظهور اقتصادی روسیه از هفت دهه جنگ سرد و رکود اقتصادی شوروی بود.

جنگ سال ۲۰۰۳ ایالات متحده علیه صدام حسین، متحد اتحاد جماهیر شوروی در جنگ سرد، آنطور که گروهی از جنگنده های نومحافظه کار در اطراف دولت بوش ادعا می کردند، درباره سلاح های کشتار جمعی ادعایی پوچ بیش نبود و دلیل اصلی آن در مورد نفت و کنترل نفت بود.

مطالب این مقاله که تکه های از کتاب اصلی من است ، سعی میکنم در خصوص دروغ‌ها و جنگ‌های نفتی، اوضاع امروز در سوریه، یمن و مناطق نفتی کلیدی که به ظاهر به اصطلاح جنگ علیه تروریسم یا جنگ‌های مذهبی پنهان شده‌اند، بپردازم.

به طور بالقوه خطرناک ترین سناریو ائتلاف بزرگ چین، روسیه و سپس با ایران خواهد بود، یک ائتلاف «ضد هژمونیک»... جلوگیری از این احتمال... مستلزم نمایش مهارت ژئواستراتژیک ایالات متحده در غرب است. ، محیط های شرقی و جنوبی اوراسیا به طور همزمان.'--
زبیگنیو برژینسکی، ۱۹۹۷

ژئوپلیتیک اوراسیا

در طول هشت سال ریاست جمهوری بوش، نقش قدرت نظامی آمریکا دستخوش تحولی اساسی شد، بودجه رسمی سالانه پنتاگون، از جمله جنگ عراق و افغانستان و پیامدهای خونین آن، فراتر از قابل تصور رو به افول بود.

در سال مالی ۲۰۰۱، قبل از اعلام جنگ علیه تروریسم ، بودجه ای در پنتاگون- ۳۳۳ میلیارد دلار- برای تسلیحات و نیروی انسانی در سراسر جهان برای «دفاع از دموکراسی»، بالاتر از

همه آنچه به عنوان «منافع امنیت ملی» آمریکا تعریف شد که تا سال ۲۰۰۹ هزینه کرده بود. با احتساب هزینه های «خارج از بودجه» عراق و افغانستان، این مبلغ سالانه بیش از دو برابر شد و به ۷۱۱ میلیارد دلار رسید.

در مقایسه با سایر هزینه‌های نظامی جهان، مبالغی که واشنگتن هزینه می‌کند حتی چشمگیرتر است. ایالات متحده پیشرو جهانی در هزینه های نظامی قرار دارد. در سال ۲۰۰۸ بیش از مجموع ٤٥ کشور پرهزینه در جهان هزینه کرد.

در مقایسه با رقبای احتمالی، ایالات متحده تقریباً شش برابر بیشتر از چین، ده برابر بیشتر از روسیه و نزدیک به صد برابر بیشتر از ایران برای ارتش خود هزینه میکند، چین که دومین بودجه دفاعی جهان را دارد، ۱۲۲ میلیارد دلار یا تقریباً یک ششم هزینه های ایالات متحده را هزینه کرده است.

زمانی که مجموع بودجه نظامی ایالات متحده و همه متحدانش در ناتو و همچنین متحدان کلیدی اقیانوس آرام ژاپن، کره جنوبی و استرالیا جمع‌آوری شد، ائتلاف تحت سلطه ایالات متحده سالانه ۱/۱ تریلیون دلار برای ارتش خود هزینه می‌کند که ۷۲ درصد از کل ارتش جهان را تشکیل می‌دهد.

گستره پایگاه‌های نظامی دائمی ایالات متحده در آن دوره هشت ساله، از خاورمیانه تا آسیای مرکزی تا افغانستان و پاکستان و در سراسر آفریقا بسیار گسترش یافت.

پنتاگون تمام سلاح های موجود در زرادخانه خود را از تسخیر نظامی در عراق گرفته تا تغییر رژیم «قدرت نرم» به یک دیکتاتوری طرفدار آمریکا مانند حمایت از یک جریان شکست خورده مانند کوزوو و اوکراین یا جمهوری گرجستان در منطقه نفت خیز قفقاز شوروی سابق مستقر کرده بود.

تمرکز استراتژیک آن افزایش عظیم نظامی ایالات متحده، کنترل رقبای بالقوه در قاره اوراسیا بود که مستقیماً روسیه و چین بودند.

ویران کردن اکریان توسط واشنگتن در سال ۲۰۱٤

دولت جدید بایدن برای تبدیل اوکراین به یک کانون جدید برای فوران احتمالی یک جنگ جدید بین اوکراین و روسیه وقت از دست نداده است. ناتو بسیار مشغول به کار انداختن رژیم شکست خورده رئیس جمهور زلنسکی برای رویارویی با روسیه بوده است و دولت بایدن به جای تلاش برای میانجیگری برای صلح پایدار به کی یف وعده تسلیحات جدید داده است.

واشنگتن به طور تحریک آمیزی به کشتی های جنگی آمریکا دستور داده است تا در دریای سیاه حساس در نزدیکی کریمه حرکت کنند. برخورد در رسانه های جریان اصلی غربی مانند CNN، واشنگتن پست یا بی بی سی تلاش می کند وقایع را صرفاً یک حرکت تهاجمی از سوی مسکو نشان دهد.

از آنجایی که تعداد کمی از مردم متوجه می شوند که واقعاً در اوکراین در سال ۲۰۱٤ چه اتفاق افتاده است، من می خواهم برخی از تحلیل های خود را از سال ۲۰۱٤ در مورد آنچه که یکی از ژئواستراتژیست های آمریکایی «وحشیانه ترین کودتای تاریخ ایالات متحده» نامیده است، به اشتراک بگذارم.

آنچه قابل توجه است این است که در سال ۲۰۱٤، رئیس جمهور ایالات متحده، اوباما، معاون رئیس جمهور وقت خود، جو بایدن را به عنوان مسئول اصلی اوکراین و ویکتوریا نولاند Victoria Nuland، مسئول وزارت امور خارجه اروپای شرقی، تغییر رژیم کودتا را برای واشنگتن انجام داد.

امروز بایدن رئیس‌جمهور و نولاند نفر سوم وزارت امور خارجه است، هدف ژئوپلیتیکی در آن زمان و در حال حاضر، قطع روابط بین اتحادیه اروپا، به ویژه آلمان، و روسیه، با استفاده مجدد از اوکراین به عنوان یک گوه است. ولی این بار ممکن است واقعا ویران کننده تر است.

دخالت اتحادیه اروپا در نبرد اوکراین

در گرماگرم تبادلات اخیر و مرگ معترضان در اوکراین، بسیاری از نقش موذیانه بازیگران کلیدی در واشنگتن و برخی کشورهای اتحادیه اروپا غافل شده اند.

به نظر می رسد دستور کار آنها این است که دولت منتخب یانوکوویچYanukovich در کیف را مجبور به پایان فوری کنند و اوکراین را به اتحادیه اروپا و در نهایت ناتو ببندند. برنامه واشنگتن ارتباط چندانی با «دموکراسی و آزادی» ندارد و ارتباط زیادی با بی ثبات کردن روسیه پوتین دارد.

روز یکشنبه، ۱۹ ژانویه، سلسله اعتراضات و تظاهرات هشت هفته ای علیه دولت رئیس جمهور ویکتور یانوکوویچ در کیفKyiv/ Kiev به سطح جدیدی از خشونت افزایش یافت. گروه‌هایی از ستیزه‌جویان راست‌گرا به نام پراوی سکتور (بخش راست) Pravy Sekto ، به پلیس اوکراین که از ساختمان‌های دولتی محافظت می‌کرد و تلاش می‌کردند تظاهرکنندگان را مهار کنند، حمله کردند.

نئونازی ها وارد می شوند

تظاهرکنندگان از ۱۹ ژانویه از بالای استادیوم فوتبال دینامو کیف در مرکز کیف به سوی پلیس ضد شورش کوکتل های مولوتف پرتاب کردند. پلیس با استفاده از نارنجک های شوکر و گاز اشک آور علیه اوباش واکنش نشان داد. وسایل نقلیه توسط هولیگان های نئونازی Pravy Sektor به آتش کشیده شد. بیش از ٦٠ پلیس در اثر رگبار سنگ، سنگ و کوکتل مولوتف در بیماستان بستری شدند.

هسته اصلی بخش Pravy از فعالان گروه های رادیکال، از جمله ""Trizub"، "Patriot of Ukraine" و همچنین UNA-UNSO و حزب راست افراطی "Svoboda" (آزادی) تشکیل شده است که تقریباً ۱۰ درصد از آرا را به دست آوردند. رای در آخرین انتخابات پارلمانی اوکراین.(آنها طرفدار اتحادیه اروپا هستند).

رادیکال های خشن راست افراطی به رادیو اروپای آزاد، یک آژانس رسانه ای دولتی ایالات متحده که با سیا و وزارت امور خارجه وابسته است، گفتند که در حال تدارک یک جنگ چریکی کامل خونین علیه دولت هستند. آندری تاراسنکو Andrey Tarasenko ، هماهنگ کننده Pravy Sektor هشدار داد، "اگر آنها حمله کنند و تلاش کنند سرکوب خونینی را انجام دهند، فکر می کنم قتل عام صورت خواهد گرفت. "جنگ چریکی در اوکراین آغاز خواهد شد."

تاراسنکو اظهار داشت که "خواسته" آنها برکناری دولت فعلی و "ساختن یک دولت ملی" در اوکراین است. چه نوع دولت ملتی را باید تصور کنیم؟؟؟؟. آنها همچنین خواستار کناره گیری یانوکوویچ هستند، اما با سخاوت کافی اضافه می کنند که به او و خانواده اش «٢٤ ساعت فرصت می دهند تا کشور را به سلامت ترک کنند».

این سازمان در وب‌سایت شبکه اجتماعی VKontakte (در تماس) خود خواستار اهدای اقلامی مانند تیرکمان، توپ‌های فولادی، بنزین، نشانگرهای لیزری، بطری‌های شیشه‌ای، زنجیر و مواد آتش‌زا است.

مانیفست منتشر شده آنها چیزی جز عجیب نیست: «همه کسانی که در این مرحله تلاش می‌کنند انرژی انقلابی توده‌ها را رام کنند، باید خائن اعلام شوند و به شدیدترین شکل مجازات شوند. زمان آواز و رقص آرام در میدان [میدان استقلال] به پایان رسید. این اتلاف وقت است. هیچ مذاکره و سازش با باند حاکم نمی تواند باشد. آتش انقلاب ملی را بالا خواهیم برد.»

عجیب این واقعیت است که در ابتدای اعتراضات، اعضای Pravy Sektor خود را «نیروی دفاع شخصی میدان» می نامیدند. آنها توسط رهبران اصلی اپوزیسیون - ویتالی کلیچکو، آرسنی

یاتسنیوک و اولگ تیاگنیبوک - برای تامین امنیت معترضان مسالمت آمیز تعیین شده بودند. اکنون آنها به وضوح از تظاهرات مسالمت آمیز جدا شده اند.

عجیب‌تر این واقعیت است که در روزهای اخیر سفرای چندین کشور عضو اتحادیه اروپا و همچنین ایالات متحده و کانادا به میدان رفته‌اند تا با فعالان پراوی سکتور ملاقات کنند و از نحوه عملکرد « ستاد مقاومت ملی» مطلع شوند.

غرب به جای محکوم کردن صریح ظهور ناسیونالیسم خشونت آمیز اوکراینی، که می تواند اوکراین را به یوگسلاوی یا لیبی دیگری تبدیل کند، تنها رئیس جمهور یانوکوویچ را به تحریم تهدید می کند، این در حالی است که چشمان خود را بر خطر واقعی Pravy Sektor می بندد.

بوکسور کلیچکو مورد علاقه غرب

خواسته‌های تاراسنکو تقریباً مشابه ویتالی کلیچکو، سیاستمدار سابق و بوکسور راست‌گرایانه، محبوب آشکار دولت مرکل در آلمان که طرفدار اتحادیه اروپا است. "کلیچکو دراین چند سال گذشته در آلمان زندگی کرده است".

دلیل اصلی آخرین اعتراضات انفجاری در اوکراین، تصویب یک سری قوانین اضطراری برای کنترل بی نظمی مدنی توسط پارلمان در ١٦ ژانویه بود که از جمله، حق اعتراض را محدود می کند، رسانه های مستقل را محدود می کند و مانع از فعالیت سازمان های غیر دولتی، می باشد.

شواهد نشان می‌دهد که بازیگران کلیدی جنبش اعتراضی اوکراین توسط سازمان‌های غیردولتی تحت حمایت واشنگتن مانند بنیاد ملی برای دموکراسی، صندوق مارشال آلمان در ایالات متحده (یک اندیشکده واشنگتن که با کمک مالی پارلمان آلمان تأمین مالی می‌شود) هدایت و تنظیم می‌شوند. (و بقایای کلیدی نومحافظه کار بوش-چینی در پست های ارشد وزارت امور خارجه).

قبلاً در ١١ اکتبر ٢٠١١، صندوق مارشال آلمان میزبان ویتالی کلیچکو، قهرمان بوکس سنگین وزن آن زمان WBC بود که به تازگی وارد رینگ بوکس سیاسی اوکراین شده بود، در نشستی در واشنگتن برای بحث در مورد چشم انداز اروپایی اوکراین شرکت کرده بود.

بار دیگر در سال ٢٠١٢ در جریان انتخابات اکتبر اوکراین، صندوق مارشال آلمان در ایالات متحده میزبان گروهی از روزنامه نگاران سطح بالای بریتانیا، فرانسوی و آلمانی بود تا از اوکراین بازدید کنند و در آنجا با کلیچکو نیز ملاقات کردند. مقامات سفارت ایالات متحده در کیف به خبرنگاران صندوق مارشال گفتند که "الیگارشی های اوکراینی مایلند در پارلمان جدید شاهد

مخالفت شدید با حزب مناطق باشند تا ثروت خانواده رئیس جمهور یانوکوویچ را کاهش دهند."

این "اپوزیسیون قوی" امروز توسط سه حزب سیاسی بسیار متفاوت رهبری می شود. حزبی که در انتخابات گذشته ۱۰ درصد آرا را به دست آورد و در پارلمان حضور داشت، حزب سوبودا Svoboda ، یک حزب نئوفاشیست ناسیونالیست به رهبری اولگ تیاگنیبوک Oleg Tyagnibok است.

تیاگنیبوک از انقلاب نارنجی سال ۲۰۰٤ حمایت مالی کرد. او آشکارا یهودستیز و ضد روسیه است و زمانی مدعی شد که اوکراین توسط "مافیای مسکو-یهودی" اداره می شود. دومین حزب بزرگ اپوزیسیون، چهره اپوزیسیون زندانی، «سرزمین پدری» یولیا تیموشنکو، به رهبری آرسنی یاتسنیوک، توافقنامه ای برای همکاری با نئوفاشیست سوبودا امضا کرده است.

چهره اپوزیسیون که بیش از همه برای غرب جذاب است، بوکسور سابق، کلیچکو، رئیس UDAR (اعتصاب)، کوچکترین حزب اپوزیسیون است که سالهای گذشته را در آلمان گذرانده است. برای اینکه در سال ۲۰۱۵ شانس اکثریت پارلمان را داشته باشد، کلیچکو مجبور خواهد شد با سوبودا و سیاست‌های آن ائتلاف کند، حتی اگر او تلاش می‌کند تا یک اقدام ظریف و بی سرو صدا برای ادعای فاصله گرفتن از ناسیونالیسم فوق‌العاده یهودستیزی سوبودا انجام دهد.

کلیچکو در مقاله‌ای در فایننشال تایمز لندن نوشت: «توقف رسمی یکپارچگی اروپایی اوکراین چهره واقعی» رژیم یانوکوویچ را آشکار می‌کند - «کارتلی از منافع شخصی تجاری که مناصب عمومی را تسخیر کرده و معتقد است که افزایش طول عمر سیاسی است که می توان با فروش منافع اوکراین خرید. ا

و هشدار داد که اوکراینی‌ها اجازه نخواهند داد "یانوکویچ و دوستانش آینده آنها را بدزدند" و اگر نظرات آنها در نظر گرفته نشود، "تظاهرات بیشتری در راه است."

نقش اصلی در تشویق معترضان اوکراینی توسط وزارت امور خارجه ایالات متحده و به ویژه ویکتوریا نولند ایفا می شود.

نقش وزارت امور خارجه

بررسی اظهارات رسمی نولند، که شخصاً با کلیچکو، رهبر مخالفان در اوایل دسامبر ملاقات کرد، نشان دهنده مداخله آشکار واشنگتن در امور داخلی اوکراین است. نولاند - منصوب هیلاری کلینتون که اکنون دستیار وزیر امور اروپا و اوراسیا در وزارت امور خارجه است – او به تصمیم حاکمیتی دولت اوکراین در نوامبر ۲۰۱۳ مبنی بر عدم پذیرش شروط ناگوار ارائه شده از سوی بروکسل برای اتحادیه اروپا احترام نمی گذاشت.

«پیشنهاد» اتحادیه اروپا، اوکراین را مجبور می‌کرد تا در ازای کمی، اقتصاد خود را به روی قوانین «بازار آزاد» باز کند. هنگامی که یانوکوویچ تصمیم دولت خود را در نوامبر به اتحادیه اروپا گفت، سخنگوی نولاند بیانیه زیر را صادر کرد: «ما همچنان از آرمان های مردم اوکراین برای دستیابی به یک دموکراسی موفق اروپایی حمایت می کنیم. ادغام اروپا مطمئن ترین راه برای رشد اقتصادی و تقویت دموکراسی اوکراین است. این یک مداخله غیردیپلماتیک در سمت معترضان بود که برای جسور کردن مخالفان طراحی شده بود.؛انها واقعا این کار را کردند.

سپس در ۵ دسامبر در کیف، پس از دیدار با ویتالی کلیچکو، نولند اعلام کرد: «نباید تردیدی در مورد موضع ایالات متحده در این مورد وجود داشته باشد. ما در کنار مردم اوکراین هستیم که آینده خود را در اروپا می‌بینند.»

او سخنرانی خود را با یک عکسبرداری رسانه ای عجیب و غریب دنبال کرد که در آن یک کیسه پلاستیکی غذا به همراه داشت تا به تظاهرکنندگان مخالف بدهد. اظهارات حزبی نولند طرفدار اتحادیه اروپا چند روز بعد با حضور گستاخانه ای از جانب سناتور جنگ طلب جمهوریخواه جان مک کین همراه شد که در ماه دسامبر در کنار مخالفان قرار گرفت. "مک‌کین رئیس هیئت مؤسسه بین‌المللی جمهوری‌خواه بین‌المللی موقوفه ملی برای دموکراسی است که از سال ۲۰۰۰ در میانه همه بی‌ثباتی‌های انقلاب رنگی ایالات متحده بوده است".

در ۱۵ ژانویه، پس از حمله به روسیه به دلیل اعطای خرید اوراق قرضه حیاتی ۱۵ میلیارد دلاری برای کمک به ثبات اوکراین، نولاند الگوی استاندارد دولت ایالات متحده را برای دستکاری در انتخابات که از زمان کودتای ۲۰۰۰ NED در «انقلاب‌های رنگی» بی‌شماری انجام شده است را تشریح کرد.

او به سنای ایالات متحده گفت: « دولت خشونت علیه شهروندان خود را به کار می گیرند ، استفاده از خشونت و اعمال سرکوب که توسط نیروهای امنیتی دولتی و جانشینان آنها انجام می شود، ما را مجبور کرده است که به طور علنی و خصوصی به دولت اوکراین اعلام کنیم که

طیف گسترده ای از ابزارها را در اختیار خود در نظر خواهیم گرفت. اگر آنهایی که در موقعیت های قدرت در اوکراین هستند..

کوزوو: دولت مافیایی واشنگتن در بالکان

به رسمیت شناختن عجیب و غریب دیپلماتیک واشنگتن از استان کوچک جدا شده کوزوو در بالکان، نشان دهنده عزم آنها برای استفاده از هر ابزاری برای گسترش دامنه نفوذ نظامی خود به مناطق استراتژیک حیاتی جهان پس از سال ۲۰۰۱ بود.

در اوایل سال ۲۰۰۸، منطقه کوچک جدا شده کوزوو در مجاورت صربستان «استقلال» خود را اعلام کرد. واشنگتن بلافاصله پس از آن، علیرغم مخالفت چندین دولت اتحادیه اروپا، کوزوو را به عنوان یک کشور مستقل به رسمیت شناخت. به نظر نمی رسید که چیزی وزارت امور خارجه ایالات متحده را آزار دهد که استقلال کوزوو و به رسمیت شناختن آن آشکارا قطعنامه های سازمان ملل در مورد کوزوو را نقض می کند و کل قوانین بین المللی سازمان ملل را مضحک می سازد.

رژیم جدید کوزوو توسط فردی که توسط اینترپل و همچنین گزارش های اطلاعاتی BND آلمان به عنوان یک جنایتکار، رئیس جرایم سازمان یافته کوزوو و مسئول قاچاق مواد مخدر، اخاذی و فحشا شناسایی شده بود، اداره می شد." این موضوع در واشنگتن به خوبی اثبات شده بود" ولی به نظر مهم نبود.

کوزوو، که قبلا بخشی از یوگسلاوی و سپس صربستان بود، به یک کشور مشتری ناتو تبدیل می شد که توسط جنایتکار سازمان یافته، نخست وزیر هاشم تاچی اداره می شد تا ارتش ایالات متحده کنترل نامحدودی را بر کل منطقه که تا خاورمیانه و بالکان گسترش می یابد، فراهم کند.

تاچی ۳۹ ساله پیش از این در دهه ۱۹۹۰، زمانی که یک گانگستر ۳۰ ساله بود، تحت حمایت شخصی مادلین آلبرایت، وزیر امور خارجه کلینتون بود. به طور کلی میتوان گفت که اصطلاح ارتش آزادیبخش کوزوو (KLA) از همان ابتدا توسط آژانس اطلاعات دفاعی ایالات متحده و MI٦ بریتانیا و بنا بر گزارش ها همچنین BND آلمان پشتیبانی می شد.

در طول جنگ ناتو در سال ۱۹۹۹ علیه صربستان، KLA مستقیماً توسط ناتو حمایت شد. تاچی، که نام جنگجوی اش مار بود، در آن زمان نیز گفته می شد که دستور کشتن رقبای خود را صادر کرده است. گفته می شود که او خرید تسلیحات خود را برای ارتش آزادیبخش کوزوو از طریق تجارت هروئین در سراسر بالکان تامین مالی کرده است.

سپس این سؤال مطرح شد که چرا واشنگتن، ناتو، اتحادیه اروپا و دولت آلمان اینقدر مشتاق بودند که کوزوو جدا شده را مشروعیت بخشند؟ پیدا کردن پاسخ کار سختی نبود.

کنترل کوزوو در داخل توسط شبکه های جنایتکار سازمان یافته برای ناتو آسان بودف وجود یک کشور ضعیف را که تحت سلطه ناتو باشدف فعالیت های انها را بدون مزاحم بیمه میکرد. بلافاصله پس از بمباران صربستان در سال ۱۹۹۹ ، پنتاگون یک قطعه زمین بزرگ به مساحت ۱۰۰۰ هکتار را در کوزوو در اورسویچ در نزدیکی مرز مقدونیه تصرف کرد و در زمانی که دیک چنی مدیرعامل بود، قراردادی را با هالیبرتون اعطا کرد تا یکی از بزرگترین کمپ های ارتش ها خارج از کشور آمریکا را بسازد که به نام کمپ Bondsteel نام گذاری شد. کمپ باند استیل بعداً مشخص شد که محل زندان‌های شکنجه غیرقانونی سیا است.

وابستگی تاچی به موهبت های آمریکا و ناتو باعث شد که دولت تاچی در زمینه سیاست خارجی کلیدی آنچه را که گفته می شود انجام دهد. این امر به ایالات متحده اطمینان داد که یک دستاورد نظامی بزرگ در تثبیت حضور دائمی خود در جنوب شرقی اروپای استراتژیک و حیاتی خواهد داشت. این یک گام بزرگ در تثبیت کنترل ناتو بر اوراسیا، به ویژه روسیه بود، و به ایالات متحده قدرت در انحراف کشاندن موازنه قدرت در اروپا را داد.

جای تعجب نیست که مسکو از این توسعه استقبال نکرد. کوزوو بخشی از پروژه بسیار بزرگتر و خطرناک پنتاگون برای نظامی کردن کل خاورمیانه بزرگ بود. نقش ایالات متحده همچنین در شکل دادن به سیاست های میخائیل ساکاشویلی، رئیس جمهور منتخب گرجستان، نه تنها در مورد عضویت در ناتو، بلکه در تحریک یک حمله نظامی که تهدید به شروع مجدد جنگ سرد یا بدتر از آن در August ۲۰۰۸ بود، را پر رنگ تر میکرد.

بازی دیوانه وار نظامی گرجستان

در August ۲۰۰۸ پس از ماه‌ها تنش‌سازی، میخائیل ساکاشویلی، رئیس‌جمهور گرجستان، دستور حمله به استان Ossetia اوستیای جنوبی را صادر کرد."او به تنهایی تصمیم گیر نبود". او سه هفته قبل از تهاجم با کارل رووKarl Rove ، استراتژیست سابق بوش در اوکراین ملاقات کرده بود و تماس تلفنی مکرری با جان مک کین، نامزد جمهوری خواه ریاست جمهوری داشت و در ۱۰ July ، یک روز پس از امضای قرارداد رایس، با کاندی رایسCondi Rice ، وزیر امور خارجه در تفلیس ملاقات کرد.

توافق با جمهوری چک که به آمریکا اجازه می دهد رادار دفاع موشکی پیشرفته بالستیک را در آنجا مستقر کند. رایس، کارشناس روسی و با سابقه، ظاهراً از طرح ساکاشویلی برای انجام حمله حمایت کرد و در عین حال علناً ادعای فاصله داشتن با این جریان را داشت.

چند روز پس از آغاز جنگ، ساکاشویلیSaakashvili و وزیر دفاعش، که دارای گذرنامه اسرائیلی بود و به زبان عبری مسلط بود، به مطبوعات گفتند که ارتش گرجستان به خاطر تسلیح و آموزش به اسرائیل بدهکار است و باعث شرمساری مقامات تل آویو شد.

نیروهای آن تمور یاکوباشویلی، وزیر ادغام مجدد گرجستان، اندکی پس از شروع جنگ به زبان عبری به رادیو ارتش اسرائیل گفت: «اسرائیل باید به ارتش خود افتخار کند که سربازان گرجی را آموزش داده است.» بنا بر گزارش ها، اسرائیل از سال ۲۰۰۰ به گرجستان تجهیزاتی به ارزش ۲۰۰ میلیون دلار از جمله هواپیماهای هدایت شونده از راه دور، راکت ها، تجهیزات دید در شب، سایر سیستم های الکترونیکی و آموزش افسران ارشد سابق اسرائیلی را فروخته است.

اسرائیل مدعی شد که تامین کننده اصلی تسلیحات برای گرجستان نیست و اصرار داشت که ایالات متحده و فرانسه بیشتر تسلیحات تفلیس را تامین کرده اند. دبکا، یک سرویس خبری اسرائیلی که ظاهراً روابط نزدیکی با موساد دارد، گزارش داد:

اورشلیم به جای شبکه روسیه، علاقه زیادی به خطوط لوله نفت و گاز خزر دارد که به بندر جیهان ترکیه برسد. مذاکرات فشرده ای بین اسرائیل ترکیه، گرجستان، ترکمنستان و آذربایجان برای رسیدن خطوط لوله به ترکیه و از آنجا به پایانه نفتی اسرائیل در اشکلون Ashkelon و بندر ایلات در دریای سرخ در جریان است. از آنجا، ابر نفتکش ها می توانند گاز و نفت را از طریق اقیانوس هند به خاور دور منتقل کنند.

در این صورت، اسرائیل فوراً اعلام کرد که فروش تسلیحات به گرجستان را تعلیق کرده است، زیرا به گفته منابع دیپلماتیک می‌ترسد روسیه با فروش موشک‌های پیشرفته ضد موشکی به ایران واکنش متقابلی انجام دهد.

ماه‌ها بعد، کمیسیون ویژه تحقیق پارلمانی اوکراین در مورد اتهامات فروش غیرقانونی تسلیحات توسط رئیس جمهور اوکراین، ویکتور یوشچنکوViktor Yushchenko -طرفدار ناتو- انجام شده است.

کمیسیون دریافت که رئیس جمهور در فروش غیرقانونی تسلیحات و تقلب در عدم گزارش آن به مقامات مالیاتی اوکراین دست داشته است. اوکراین حتی پس از شروع جنگ با روسیه به گرجستان تسلیحات ارسال کرده بود. والری کونوالیوValery Konovaliuk ، رئیس کمیسیون

تحقیق موقت پارلمان اوکراین به مطبوعات گفت که این کمیسیون اسنادی را در اختیار دارد که تأیید می‌کند اوکراین حتی پس از شروع درگیری با روسیه به ارسال تسلیحات خود به گرجستان ادامه داده است.او ادعا کرد که اسناد مشخصی نشان می‌دهد که مهمات و اسلحه‌های توپخانه‌ای که به عنوان کمک‌های بشردوستانه پنهان شده بودند، در ۲۲ سپتامبر ۲۰۰۸، مدت‌ها پس از پایان درگیری، به باتومی ارسال شد.

کمیسیون اوکراین همچنین دریافت که اختلاس درآمدهای حاصل از فروش تسلیحات صورت گرفته است و مبالغ هنگفت آن به حساب خزانه دولت و وزارت دفاع نرسیده است. بر اساس محاسبات، اوکراین در طی سه سال ۲ میلیارد دلار تسلیحات فروخته و ۸٤۰ میلیون دلار به طور رسمی اعلام شده است.-بقیه احتمالاً جیب یوشچنکو و دوستانشان را پوشانده بودند.-

رژیم‌های مشتری واقعی واشنگتن در اوکراین و گرجستان پس از سال ۲۰۰٤ به‌عنوان دیکتاتوری‌های گانگستری بد و وحشتناک که به عنوان «دموکراسی» ظاهر می‌شدند، افشا می‌شدند، نوعی از دموکراسی توتالیتر که در آن قوانینی که مانع از اهداف یوشچنکو Yushchenko تحت حمایت ایالات متحده در اوکراین و ساکاشویلی در جمهوری گرجستان نامربوط بودند.

از آنجایی که واشنگتن درگیر گرم کردن بالکان و اوکراین در برابر روسیه بود، همزمان در حال افزایش خطرات علیه چین در جنگ در حال توسعه بر سر نفت و مواد خام استراتژیک بود که به ویژه در آفریقا در جریان گرفته شده بود.

AFRICOM، چین و جنگ منابع

تنها چند هفته پس ریاست جمهوری ، رئیس جمهور جورج دبلیو بوش فرمان ایجاد AFRICOM، فرماندهی جدید ارتش ایالات متحده که به آفریقا اختصاص داشت را امضا کرد، لازم به ذکر است رویدادهایی که در این قاره غنی از مواد معدنی رخ داد - در برخورد با جمهوری کنگو، خلیج گینه غنی از نفت، منطقه نفت خیز دارفور در جنوب سودان، و به طور فزاینده ای «تهدید دزدان دریایی» سومالی برای خطوط دریایی در دریای سرخ و اقیانوس هند - نشان می داد دستور کار اصلی ریاست جمهوری آتی اوباما تمرکز بر منابع، ارتش و آمریکا در این منطقه خواهد بود.

قاره آفریقا دارای چیزی بود که اکثر زمین شناسان معتقد بودند حاوی فراوان ترین منابع معدنی این سیاره است.

با توجه به اینکه چین، روسیه، هند و دیگر «رقبای» بالقوه برای هژمونی شروع به توسعه روابط با کشورهای مختلف آفریقایی و مواد خام آنها کرده‌اند، واکنش واشنگتن واضح بود - **نظامی**.

به محض اینکه AFRICOM در ۱ اکتبر ۲۰۰۸ عملیاتی شد، بحران های بزرگ جدیدی در استان کیووKivu در جمهوری کنگو رخ داد.

رشته مشترک کیوو و دارفورDarfur در جنوب سودان، اهمیت استراتژیک هر دو منطقه برای جریان مواد خام استراتژیک آینده چین بود- سیاست واشنگتن ساده بود - قصد داشت در موقعیتی قرار گیرد که محافل نظامی آن را «انکار استراتژیک» می‌نامیدند، یعنی توانایی قطع جریان‌های معدنی و نفت حیاتی به رقیب بالقوه‌ای مانند چین.

به اندازه کافی عجیب، برخلاف مورد دارفور، هیچ فریادی از نسل کشی واشنگتن به دلیل تعداد سرسام آور کشته ها در جمهوری کنگو شنیده نشد، حتی اگر اعداد ذکر شده برای کنگو بالاتر از آن چیزی بود که به عنوان اثبات نسل کشی دارفور ذکر شد.

بر اساس گزارش کمیته نجات بین المللی، بیش از ۵،٤۰۰،۰۰۰ غیرنظامی کنگو در طول ده سال پس از ۱۹۹۸ به دلیل جنگ جان باختند.

بیشتر مرگ و میرها در شرق کنگو رخ داد، جایی که رهبر شورشیان، انکوندا Laurent Nkunda ، به جنگ منابع علیه یک منتخب دموکراتیک و به رسمیت شناخته شده بین المللی ادامه داد. انکوندا مدعی شد که از گروه قومی اقلیت توتسیTutsi در کنگو در برابر بقایای ارتش هوتو رواندا که پس از نسل کشی رواندا در سال ۱۹۹٤ به جمهوری دموکراتیک کنگو گریختند، محافظت می کرد.

شدیدترین درگیری ها در شرق جمهوری دموکراتیک کنگو (DRC) در اواخر اوت ۲۰۰۸ زمانی که شبه نظامیان توتسی از کنگره ملی دفاع از انکوندا (CNDP) نیروهای وفادار نیروهای ارتش کنگو را مجبور کردند آغاز شد. جمهوری دموکراتیک کنگو (FARDC) برای عقب نشینی از مواضع خود در نزدیکی دریاچه کیوو، صدها هزار غیرنظامی آواره را فراری داد و وزیر امور خارجه فرانسه، برنارد کوشنر، را بر آن داشت تا در مورد خطر قریب الوقوع "قتل عام های عظیم" هشدار دهد.

انکوندا، مانند حامی خود، دیکتاتور رواندا، پل کاگامه مورد حمایت واشنگتن، از نژاد توتسی بود. حافظان صلح سازمان ملل متحد چنین جنایاتی را علیه اقلیت توتسی در شمال شرق، منطقه غنی از مواد معدنی کیوو گزارش نکردند. منابع کنگو گزارش دادند که حملات علیه

کنگویی ها از همه گروه های قومی یک اتفاق روزمره در منطقه است. آنها ادعا کردند که سربازان انکوندا مسئول بیشتر این حملات بودند.

استعفاهای عجیب

هرج و مرج سیاسی در کنگو در سپتامبر زمانی که آنتوان گیزنگاAntoine Gizenga ، نخست وزیر ۸۳ ساله جمهوری دموکراتیک کنگو استعفا داد، بیشتر شد.

سپس در اکتبر ۲۰۰۸، با زمان‌بندی مشکوک، فرمانده عملیات صلح‌بانی سازمان ملل متحد، - فراموش شدن ماموریت سازمان ملل متحد-اتحادیه کنگو (MONUC)، سپهبد اسپانیایی ویسنته دیاز د ویلگیسVicente Diaz de Villegas با استناد به «عدم اعتماد» به رهبری جوزف کابیلا، رئیس جمهور کنگو ، پس از کمتر از دو ماه از سمت خود استعفا داد.

کابیلاKabila ، اولین رئیس جمهور منتخب دموکراتیک کنگو، خود در مذاکره بر سر یک توافق تجاری بزرگ ۹ میلیارد دلاری بین جمهوری دموکراتیک کنگو و چین شرکت داشت، چیزی که به وضوح واشنگتن از آن خوشحال نبود.

در April ۲۰۰۸ کابیلا با یک روزنامه بلژیکی Le Soir مصاحبه ای انجام داد و در آن اعلام کرد که چین اکنون مهم ترین شریک تجاری و توسعه کنگو است و قول داده بود که نفوذ آن به قیمت رفتن اروپا گسترش بیشتری خواهد یافت.

این مصاحبه پس از آن انجام شد که یک هیئت دولتی بلژیک در جریان سفر رسمی خود به کنگو نگرانی های مربوط به حقوق بشر و فساد را مطرح کرد که رئیس جمهور آن را مغرور و تحریک آمیز دانست. "سابقه استعماری بلژیک در مورد نقض حقوق بشر در کنگو به سختی مثال زدنی ست".

به نقل از کابیلا، کنگو "انتخابی برگشت ناپذیر" انجام داده است تا چین را به عنوان شریک مورد علاقه خود به جای اروپا و بلژیک، ارباب استعمار سابق کنگو انتخاب کند.

اندکی پس از مصاحبه Le Soir انکوندا حمله جدید خود را آغاز کرد. انکوندا یکی از سرسپردگان قدیمی رئیس جمهور رواندا، کاگامهKagame آموزش دیده در ایالات متحده بود.

همه نشانه‌ها حاکی از نقش سنگین، اگر پنهانی، ایالات متحده در قتل‌های کنگو توسط مردان نکوندا بود. خود انکوندا افسر سابق ارتش کنگو، معلم و کشیش ادونتیست روز هفتم بود. اما به نظر می رسید که کشتن آن چیزی بود که او در آن بهترین بود.

بسیاری از نیروهای مجهز و نسبتا منظم انکوندا از کشور مرزی رواندا بودند، جایی که مربیان نظامی ایالات متحده در آنجا فعال بودند.

بقیه از جمعیت اقلیت توتسی در استان کیوو شمالی کنگو استخدام شده بودند. تدارکات، مالی و حمایت سیاسی از ارتش شورشی کنگو او از رواندا تامین می شد. به گفته مجله آمریکایی اسپکتیتور، «رئیس‌جمهور پل کاگامه رواندا مدت‌ها حامی انکوندا بوده است که در اصل افسر اطلاعاتی در سرنگونی حکومت استبدادی هوتو در کشورش توسط رهبر رواندا بود.

خبرگزاری کنگو اعلام کرد که نکوندا برای محافظت از برادران بومی خود توتسی نبوده است، بلکه انگیزه واقعی او را اشغال استان کیوو شمالی غنی از مواد معدنی، غارت منابع آن و عمل به عنوان یک ارتش نیابتی متهم کرده است. در شرق کنگو برای دولت رواندا به رهبری توتسی در کیگالی. کاگامه می خواهد جای پایی در شرق کنگو داشته باشد تا کشورش بتواند از غارت و صادرات مواد معدنی مانند کلمبیت-تانتالیت (کولتان) بهره مند شود. امروزه بسیاری از کارشناسان منطقه بر این باورند که منابع دلیل واقعی ادامه ایجاد هرج و مرج در منطقه با کمک پاول کاگامه Paul Kagame است.

سلام ، من دکترمسیح رضوانی،دارای مدرک مهندسی مکانیک، فوق لیسانس مدیر یت بازرگانی و فوق لیسانس مدیریت پروژه و دکتری در : مدیریت استراتژیک عرضه و تقاضای انرژی، (تخصص استراتژی عرضه و تقاضای نفت)، نزدیک به ۱۰ سال را به عنوان یک تحلیلگر فنی ، محقق ، مدرس و مشاوره بازرگانی گذرانده ام .

در ادامه به نقش مخرب پنتاگون CIA و موساد و خاندان ال سعود برای تلاش جهت تغییر رژیم ها در خاورمیانه در راستای گسترش جنگ های بی پایان نفتی و کنترل حداکثری بر نفت و انرژی اوراسیا و خاورمیان و ربط انها با ایران عزیزمان خواهیم پرداخت.

دکتر مسیح رضوانی